



فقه سیاسی، الگوی دانش بومی اسلامی

پدیدآورده (ها) : سیدباقری، سیدکاظم؛ ملاشفیعی، بتول
میان رشته ای :: مجموعه مقالات کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی :: پاییز 1394، دوره
دوم - شماره 5
از 11 تا 34

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1291873>

دانلود شده توسط : کاظم محدثی
تاریخ دانلود : 16/07/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

فقه سیاسی، الگوی دانش بومی اسلامی

سید کاظم سیدباقری

استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

بتول ملا شفیعی

دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

چکیده

این نوشته با بررسی شاخص‌های دانش بومی مطلوب، در پی تطبیق آن ویژگی‌ها با فقه سیاسی شیعه به‌عنوان الگوی دانش بومی اسلامی است. پرسش اصلی این نوشتار آن است که با توجه به ویژگی‌های دانش بومی، فقه سیاسی شیعه در این جهت از چه ویژگی‌هایی برخوردار است و تمرکز بر چه اموری می‌توان وجه‌الگویی آن را تکامل بخشید. فرضیه نوشته بر این امر تأکید دارد که فقه سیاسی شیعه به‌عنوان دانش بومی، شاخص‌هایی چون مبانی، باورها، منابع استنباط و روش ویژه دارد که با آنها دارای توان پویایی، پایایی و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه بوده و سازگار با مقتضیات زمانی و مکانی آن است و تأمل دوباره در ظرفیت‌های روشی، نگرشی و زایشی آن، می‌تواند وجه‌الگویی این دانش را تکامل بخشد. تلاش شده است تا این بررسی با رویکرد «خط‌مشی‌گذاری» به انجام رسد. **کلیدواژه‌ها:** فقه سیاسی، دانش بومی، پویایی، اجتهاد، ظرفیت‌های روشی.

یکی از مشکلات کشورهای توسعه نیافته، آن است که مورد هجوم و ورود بی‌محابای کشورهای قرار می‌گیرند که با توجه به الگوهای توسعه یافتگی خود، چنین می‌پندارند که کشورهای دیگر باید از آنان پیروی کرده، ارزش‌ها و فرهنگشان را بپذیرند و داشته‌ها و پشتوانه‌های تمدنی و بومی خود را وانهند. در صد و پنجاه سال گذشته، جهان اسلام و ایران، میزبان میهمان ناخوانده‌ای به نام مدرنیته شده است که همه پایه‌های فکری و مسلمات اندیشگی آنان را به چالش می‌کشد و نادیده می‌انگارد. این ادعاها در حالی طرح می‌شود که وام گرفتن از فرهنگ، دانش، ارزش‌ها، روش‌ها و تجارب خاص دیگران، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های بین تمدن‌ها، جوامع و فرهنگ‌ها و ارزش‌های حاکم بر آنان، هم منطقی و عاقلانه نیست، هم نمی‌تواند به پیشرفتی پویا، اصیل و پایا انجامد. با توجه به این باورها و انگاره‌ها بوده است که دوراندیشان جهان اسلام و اندیشوران مسلمان، بحث از دانش‌های اصیل اسلامی - انسانی برخاسته از نیازها و خواسته‌های کشورهایشان را طرح کرده‌اند. طرحی که به مثابه هم‌اوردطلبی در برابر خودباختگی فکری، ذهنی و روانی چیره‌یافته بر جهان سوم و جهان اسلام بوده است. از اولین پیامدهای این دغدغه و تکاپوی فکری آن است تا مسلمانان بار دیگر در قالب بازگشت به خویشتن، ذخائر علمی - فرهنگی خویش را مورد توجه و دقت قرار دهند و به بازخوانی و بازاندیشی داشته‌های خویش اندیشند. اندیشه‌وران فقه سیاسی و متفکرین کشورهای اسلامی، مشاهده می‌کردند که زیرساخت‌های فکری و فرهنگی جهان اسلام، زیر سیطره و چیرگی دانش‌ها و ارزش‌های غربی در حال دگردیسی است و اگر چاره‌ای اندیشه نشود، از اصالت خود تهی می‌شود؛ از دیگر سو، گسست میان دانش‌های وارداتی با ارزش‌ها و بنیادهای فکری - تمدنی اسلامی، بایستگی این امر را دوچندان کرد. پس بیش از پیش، ضرورت و تکاپو برای بازپیرایی و بازگشت به دانش‌های بومی و علوم انسانی - اسلامی، فراهم شد.

یکی از دانش‌هایی که حضور در جامعه و آموذگی در این گستره را در طول بیش از هزار سال طی کرده است و در گذر زمان با توجه به نیازها و پرسش‌های جامعه و

تمدن اسلامی، به فربهی و چالاکتی رسیده و توانسته است تنظیم‌گر بخشی از رفتار و گفتار جامعه اسلامی شود، فقه سیاسی^۱ است؛ چندان‌که با توجه به آن تجربه، می‌توان این دانش را الگویی برای بازشناسی مسیر دانش‌های اسلامی - انسانی بومی، طرح و ارائه کرد. دانشی که نه به جمود و خمودگی افتاده و نه گرفتار تجددمآبی شده است، بلکه در فرایندی سنجیده، گام به گام، پاسخ‌گوی نیازهای جامعه اسلامی بوده است.

پرسش اصلی این نوشتار آن است که با توجه به ویژگی‌های دانش بومی، فقه سیاسی شیعه در این باره از چه ویژگی‌هایی برخوردار است و تمرکز بر چه اموری می‌تواند وجه الگویی آن را تکامل بخشد. در فرضیه نوشته بر این امر پا سفت کرده‌ایم که فقه سیاسی شیعه به‌عنوان دانشی بومی، با توجه به مبانی، ارزش‌های فکری - فرهنگی، منابع و روش ویژه، دارای توان پویایی و دگرگونی در شرایط مختلف بوده و پاسخ‌گوی نیازهای جامعه، سازگار با مقتضیات زمانی و مکانی آن است و بازنگری در ظرفیت‌های روشی، نگرشی و زایشی آن، می‌تواند وجه الگویی این دانش را تکامل بخشد.

۱. تبیین مفاهیم

۱-۱. **فقه سیاسی**^۲: فقه سیاسی، شاخه‌ای از اندیشه سیاسی اسلام یا فقه عمومی است که با تکیه بر روش‌شناسی اجتهاد، در عرصه اجتماع و سیاست، نحوه ارتباط فرد با دیگر شهروندان، پیوند شهروندان با دولت، ارتباط دولت اسلامی با دیگر دولت‌ها، مسائل نوپدید، گشایش مشکلات اجتماعی و ارائه الگوهای مطلوب را بررسی می‌کند (سیدباقری، ۱۳۸۸: ص ۳۴).

۱-۲. **دانش بومی**: دانش بومی، بخشی از سرمایه ملی هر قوم به شمار می‌آید که با نگرش‌ها، شناخت‌ها، ارزش‌ها و باورهای سازگار با محیط همراه بوده و در ایجاد فرهنگ

۱. در این نوشته خوانش شیعی فقه سیاسی مورد نظر است.

۲. در مواردی، برای بحث فقه سیاسی از کتاب «فقه سیاسی شیعه»، اثر نویسنده، وام گرفته شده است.

و جامعه‌ای خاص، نقش منحصر به فردی بازی می‌کند.

۱-۳. علوم اسلامی: علوم‌ی‌اند که مبانی و منابع خود را از دین گرفته و در راستای فهم، تبیین و دفاع از آموزه‌های کتاب و سنت، به کار گرفته می‌شوند. به بیان دیگر، «در هر موضوعی از موضوعات که علمی تولید می‌شود، اگر آن علم، بر مبادی تصویری و تصدیقی مورد قبول دین (یعنی نگرش توحیدی و لوازم آن) تکیه کند؛ در راستای غایات مورد انتظار دین باشد؛ و محتوایش از منابع معرفتی مورد قبول اسلام (عقل و نقل) تغذیه کند، آن علم، یک «علم اسلامی» است و چنین علمی، در مجموع توسط افرادی می‌تواند حاصل شود که کم و بیش به اخلاقیات پایبندند و در مسیر خودسازی گام برمی‌دارند» (سوزنجی، ۱۳۸۹: ص ۱۷۸).

۱-۴. علوم انسانی: علوم‌ی‌اند که در آنها نهادها و امور اجتماعی انسان بحث می‌شود و انسان را از این حیث که موجودی مشخص و ممتاز از دیگر موجودات است، بررسی می‌کند، نه تنها حیات مادی انسان و بدن او موضوع علم قرار می‌گیرد، بلکه ذهن، حیات درونی و حالات روانی انسان نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد (مجتبوی، ۱۳۶۳: ص ۶۷).

۲. چهارچوب و تمهید نظری

یکی از روش‌ها و رویکردهایی که به فهم و تحلیل وضع موجود و حرکت در جهت مطلوب، یاری می‌رساند، رویکرد «خط مشی‌گذاری»^۱ است؛ رهیافتی که در آن، پژوهشگر و فهمنده دشواره‌های اجتماعی، با نگاهی فرانگر، آینده‌گرا، آگاهانه و همه‌جانبه، موضوعات را بررسی و ارزیابی می‌کند. در این فراگرد، با وضعیت‌سنجی دقیق و سنجش‌گری آنچه هست، وضع موجود بازشناسی، ظرفیت‌سنجی و آسیب‌شناسی شده و چالش‌های اساسی بررسی می‌شود. سپس با توجه به توانمندی‌های روشی و خوانشی آن دانش و هر چه که مورد غفلت قرار گرفته است، راهبردها و خط‌مشی‌های مطلوب و بایسته، ترسیم می‌شود. با این رویکرد، ضمن توجه به چرایی موفقیت دانش‌ها و شناسایی عناصر کلیدی کامیابی آنها، تلاش می‌شود تا با شاخص‌گذاری، مسیر حرکت آن علوم بازسازی شده و در دیگر

1. olicy making

دانش‌ها تجربه شود. آن‌سان که دقت در چالش‌ها و ناکامی‌های آن دانش نیز می‌تواند فهمنده را به سوی کارآمدی و نوآمدی هر چه بیشتر آن دانش، یاری رساند. این فرایند را در چهارچوب کلان خط مشی‌گذاری، می‌توان «مطالعه انتقادی»^۱ نام نهاد.

واقعیت آن است که با طراحی و شناسایی ویژگی‌های دانش بومی و علوم اسلامی-انسانی اصیل، می‌توان ریل‌گذاری‌های عمده‌ای را در این مسیر به انجام رساند. با این روش، زمینه برای رسیدن به دانش‌هایی که راهگشای مشکلات و پاسخ‌گوی واقعی دشواری‌های جامعه باشد، فراهم می‌شود. با برگرفتن این روش، می‌توان در دانش مورد نظر، هم «وضعیت موجود» را ترسیم کرد و هم نقشه راه را در جهت «موقعیت مطلوب» طراحی کرد. با این بررسی‌ها، مقتضیات جامعه، هنجارها، ناهنجاری‌ها، رفتارها و باورها مورد توجه قرار می‌گیرد تا بتوان در جهت الگویی بومی و اصیل گام برداشت، امری که به بازتعریف و شناخت دوباره نظریه‌ها با توجه به مبانی، ارزش‌ها و جهان‌بینی اسلامی می‌پردازد؛ هرچند که گفتمان حاکم بر علوم انسانی غالب در جهان امروز، با مبانی فکری انسان‌گرا، سکولار، عقل‌ابزارانگار و فایده‌محور سازگار است و برخاسته از ارزش‌ها و جهان‌نگری غربی است و تجربه، فرهنگ و فرآورده‌های تمدن غربی را به همراه دارد. در این اندیشه‌ورزی‌ها تلاش آن است تا از این سلطه علمی که عرصه‌های دانشی و کاربردی بسیاری، حتی ذهن و ضمیر برخی را در چنبره فکری خود در آورده است، گذر گردد و به تجربه‌ای نو و بومی دست یافت، بدون آن که یافته‌های عقلی، قطعی و آزموده دیگران، نادیده انگاشته شود.

این نوشته، بر آن است تا با شاخص‌گذاری دانش بومی، آنها را در مطالعه‌ای موردی^۲، با فقه سیاسی شیعه تطبیق و هماهنگ سازد و سپس در جهت تقویت، بهبود و تکامل وجه الگویی آن، پیشنهادهایی را طرح کنیم. با توجه به آنکه فقه سیاسی به‌ویژه با خوانش شیعی آن در تمدن اسلامی، دارای نقشی تأثیرگذار بوده و در روندی آزموده و تجربه‌شده،

1. Critical study
2. Case study

تنظیم‌کننده رفتار سیاسی - اجتماعی مسلمین بوده، بایسته است تا این فرایند را در آن، بازشناسی کرد. این دانش، همه پیشینه، مبانی، منابع، اصول، روش و مسائل آن، بومی و خاص جامعه اسلامی بوده است و می‌توان بسترهای لازم را برای الگوسازی مقدماتی برای رسیدن به دانش‌های بومی و اسلامی - انسانی فراهم کرد.

۳. شاخص‌های دانش بومی مطلوب

افزودن قید «مطلوب» به «دانش بومی» برای آن است که امکان دارد دانشی بومی وجود داشته باشد که چند ویژگی را داشته باشد، اما «توان پویایی» و تحول را دارا نباشد یا با گذر زمان از حیث انتفاع افتاده باشد و نتواند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد. اما «دانش بومی مطلوب» همه ویژگی‌هایی را که در ادامه ذکر می‌کنیم، دارد. بدون ادعای حصر عقلی، با نگرشی استقرایی و با توجه به مسیری که در دانش‌های بومی طی شده است، می‌توان ویژگی‌های دانش بومی را چند مورد زیر خلاصه کرد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۳-۱. برخاسته از مبانی، باورها و ارزش‌های فکری - فرهنگی هر جامعه

۳-۲. دارای منابع برداشت خاص خود

۳-۳. دارای روش ویژه

۳-۴. دارای توان پویایی و دگرگونی در شرایط مختلف

۳-۵. پاسخ‌گوی نیازهای جامعه و سازگار با مقتضیات زمانی و مکانی آن

دانشی که مبانی فکری و ارزش‌های خود را از دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها برگیرد، طبعاً در فهم و برداشت فهمنده آن اثر می‌گذارد و نمی‌تواند راهبر عمل و کارکرد جامعه خود باشد. آن‌سان که نمی‌توان باور داشت که دانشی وجود داشته باشد، اما روش آن از دیگران اخذ شده باشد. چنین است که گاه دیده می‌شود با بهره‌گیری از روش‌های تجربه‌شده غربی مانند هرمنوتیک و گفتمان، برداشت مستنبط ناخودآگاه گرفتار نسبی‌گرایی می‌شود. چون نیک بنگریم، این ویژگی‌ها در دانش اصیل و بومی فقه سیاسی، به آشکاری

حضور استوار دارند. در ادامه تلاش خواهیم کرد، با توجه به این ویژگی‌ها، فقه سیاسی را واکاویم.

۴. حضور شاخص‌های دانش بومی در فقه سیاسی

فقه سیاسی یکی از علوم بومی در تمدن اسلامی و الگویی برای رسیدن به دانش برآمده از جغرافیای فکری تمدن اسلامی و آموزه‌های قرآن و روایات است و لذا همواره میزان و سنجه‌ای نسبتاً دقیق برای ارزش‌گذاری و سنجش رفتار و گفتار مسلمین در زندگی سیاسی - اجتماعی بوده است، دانشی که برآورنده نیازهای جامعه و تمدن اسلامی است. لذا می‌توان آن را به‌عنوان دانشی الگو در مسیر رسیدن به علوم اسلامی - انسانی مطرح کرد. برای رسیدن به این هدف، لازم است تا ویژگی‌های دانش بومی را بشناسیم، آنها را با فقه سیاسی تطبیق و هماهنگ سازیم تا ظرفیت‌های فقه سیاسی در این طریق را واکاویم.

۴-۱. مبانی فکری فقه سیاسی

دین حضوری تأثیرگذار و مبناساز در اندیشه‌ها و دانش‌های هر جامعه دارد، «کسی که معتقد به دین است، نمی‌تواند دین را در علوم انسانی، آنجا که ارتباط با محتویات دین دارد، دخالت ندهد؛ زیرا دچار تعارض می‌شود، زیرا هم باید معتقد باشد به محتوای دین و هم معتقد به چیزی که ممکن است، مخالف دین باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ص ۸۵). طبیعی است که دانشی چون فقه سیاسی، به‌عنوان دانشی دینی، دارای مبانی فکری خاص خود برخاسته از دین باشد. مبانی که «ما یبنی علیه الشیء» است، چهارچوب استواری است که پایه‌های دانش بر آنها برپا می‌شود. ویژگی مبانی به گونه‌ای است که در بُن‌مایه‌های برداشت‌ها و استنباط‌ها حضوری پررنگ دارد. مبانی فقه سیاسی در دانش کلام بنا می‌شود و برخاسته از آن مبانی، زمینه برای فهمی سنجیده و دقیق فراهم می‌شود. در این نوشته قصد بررسی این مبانی نیست، که خود پژوهشی مستقل می‌طلبد، اما به اختصار اشاره می‌کنیم که در مبانی فقه سیاسی شیعه، مسائلی چون «توحید»، «خاتمیت دین»، «جامعیت دین»، «اختیار و مسئولیت انسان» مطرح است. برای نمونه، مقتضای خاتمیت و جامعیت دین اسلام آن است تا برای زمان‌ها

و مکان‌های بعد از صدر اسلام، توان صادر کردن حکم داشته باشد و باورمندان خود را در چالش‌های فکری، سیاسی و اجتماعی تنها نگذارد. لذا مجتهدین و تکاپوگران فهم آموزه‌های فقهی، در این وادی، دست‌کم دارای این توانمندی و سازکار عمده هستند که علاوه بر امکان فهم مبانی دین و آموزه‌های آن، می‌توانند همراه با تحولات و نیازهای روز بشری، به سراغ نصوص و متون روند و برای پرسش‌های نظری و عملی جوامع انسانی، پاسخ بطلبند. به تعبیری دیگر «علمای امت در دوران خاتمیت که عصر علم است، قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان، آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند، نام این عمل «اجتهاد» است، علمای شایسته امت اسلامی بسیاری از وظایفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظایف پیامبران تشریحی را با عمل «اجتهاد» و با رهبری امت انجام می‌دهند، از این رو، در عین این که نیاز به دین همواره باقی است، نیاز به تجدید نبوت و آمدن کتاب آسمانی و پیامبر جدید برای همیشه منتفی شده و «پیامبری» پایان یافته است» (مطهری، ۱۳۷۴: ص ۱۷۵).

۲-۴. فقه سیاسی و منابع ویژه:

فقه سیاسی شیعه دانشی با منابع بومی و خاص خود شامل کتاب، سنت، عقل و اجماع است که درون دستگاه اجتهاد از آنها بهره گرفته می‌شود و در درازنای زمان، ضامن اصالت برداشت مجتهد شده است. با توجه به این نکته، در کلامی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که: «قرآن برای زمانی خاص نازل نشده است؛ بلکه برای هر زمانی، نو است» (صدوق، ۱۳۷۴: ص ۸۷). وقتی صحبت از «عقل فقهی» به‌عنوان منبعی از منابع شریعت به میان می‌آید، عقلی اراده می‌شود که در کنار کتاب و سنت و در عرض آنهاست، نه متکی بر این دو و صرفاً ابزاری در تفسیر و تبیین این دو. بین حکم قطعی عقل بدون استناد آن به کتاب و سنت، با حکم عقل فلسفی تضادی نیست. بنابراین مراد از عقل فقهی، همان عقل به معنای شناخته‌شده در فلسفه و غیره است. لذا عقل، منبعی مستقل برای استنباط احکام شرعی است و همچنین ابزاری در تفسیر و تبیین منطقی سایر منابع و برای حل تعارض موجود بین آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد (علی‌دوست، ۱۳۸۱: ص ۳۶-۳۳).

وقتی صحبت از عقل در حوزه فقه سیاسی شیعه می‌شود، از آنجاکه این دانش، ناظر به عمل و حل مشکلات مکلفین در برابر مسائل گوناگون بوده است، «عقل عملی» مورد نظر است که اساساً بر مدار حسن و قبح عقلی و ملازمه آن با حکم شرعی استوار است. این عقل عملی با تکیه بر این ملازمه به تولید حکم شرعی در «تدبیر مدن» و زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد (فیرحی، ۱۳۸۳: ص ۳۰۰).

۳-۴. فقه سیاسی و روش بومی اجتهاد:

روش‌ها و روش‌شناسی‌ها همواره تأثیری شگفت بر تکوین و تحول علوم دارند. بدون روش، دانش‌ها شکل نمی‌گیرند؛ این امر در دنیای جدید نیز خود را نشان داده است. مارتین هایدگر (۱۹۸۹-۱۸۶۰) بر این باور است که یکی از ویژگی‌های ماهیت علم در دوره مدرن و نه ماهیت علم به نحو مطلق، تأکید افراطی بر مسئله «روش‌شناسی» است (هایدگر، ۱۳۷۵: ص ۵).

از امتیازات فقه سیاسی شیعی حضور روش بومی اجتهاد در آن است. روشی که تجربه‌ای هزارساله پشت سر خود دارد. از جمله مهم‌ترین وظایفی که می‌توان برای اجتهاد در فقه سیاسی برشمرد، آن است که به مراجعه‌کننده توان می‌بخشد تا پاسخ‌گوی مسائل نوپیدا و جدید باشد. انتظار پاسخ‌گویی به یکایک مسائل نوپدید از آیات و روایات، بدون تحلیل اجتهادی، توقعی بی‌جاست، زیرا مسائل و رویدادهای امروزی در عصر ائمه اطهار (ع) وجود نداشته تا درباره آنها سخنی به میان آید و از طرفی دیگر، ائمه (ع) پیروان خود را به انطباق جزئیات و رخدادهای زمانه با اصولی که از جانب آنان القا شده، توصیه کرده‌اند. امام رضا (ع) می‌فرمود: «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْنَا التَّفْرِيعُ»؛ بر ماست تبیین اصول و بر شماست استخراج فروع از آنها (حر عاملی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۸: ص ۳۵).

این روش، با عقل، خاتمیت و جهانی بودن دین اسلام نیز سازگار است. امکان دارد با اثبات یک قاعده فقهی، به صدها فرع و مسئله و رویداد جدید، پاسخ داده شود. روش اجتهاد طراحی شده است تا فرد مراجعه‌کننده به متون بتواند در فرایندی اصیل، گام‌به‌گام و سنجیده، آموزه‌های آن را بفهمد؛ از فهم التقاطی، ترکیبی و ناسره، دور شود

و درعین حال، فهمنده را یاری دهد تا فهمی روزآمد ارائه کند. در روش اجتهادی هم استنباط‌های متحجرانه و خمودگرایانه جایی ندارد و هم فهم‌هایی که بدون درک مبانی فکری فقهی، سعی در برداشتی مطابق خواسته خود ارائه کنند. اجتهاد نوعی اعتدال و سنجیدگی را در فهم به وجود می‌آورد. لذا در این مسیر، راه‌یافتگان واقعی که توانسته باشند از این روش، هم در جهت فهم زمان آگاهانه یاری گیرند و هم درکی اصیل و ژرف‌کاوانه از آموزه‌های فقهی پیشنهاد کنند، نادرند.

امروزه فهم نصوص، میان دو جریان افراطی و تفریطی گرفتار آمده است. از سویی جریان افراطی است که می‌خواهد آن فهم را به هر نحو ممکن با تحول زمانی به پیش ببرد، اصالت را به زمان و پدیدارهای زمان می‌دهد و متون را در خدمت آن می‌خواهد؛ هر چند که بسیاری از اصول قطعی آن زیر سؤال رود که لازمه آن، نسبت، عصری و سیال شدن فهم است. در طرف دیگر طیف، جریان تفریطی است که متحجرانه هرگونه تحول و دگرگونی در برداشت از منابع دینی را ممنوع می‌پندارند، فهم گذشتگان را جزء دین می‌دانند، حاضر نیستند از ظاهر امور و نصوص به باطن آنها گذر کنند. در برابر گروه اول که به فهم سیال می‌رسند، این گروه به فهم خشک و ثابت می‌رسند که تحول را برنمی‌تابد. در نگرش اخیر، فهم شخصی و فردی اصالت می‌یابد و آن را تبدیل به قالب فکری می‌کند. جریان اول معمولاً در میان روشنفکران و نواندیشان وجود دارد که منجر به «فهم التقاطی» می‌شود و ناظر به اختلاط معارف ناهمگون و نامربوط می‌شود که هر یک از روش‌شناسی خاصی برگرفته شده‌اند و جریان دوم در میان طیفی از نیروهای سنتی که با هرگونه تحول و ساختارشکنی مخالف است و همه‌چیز برای او حکم «تابو» را دارد. نتیجه هر دوی این نگرش یک امر است و آن ناکارآمدی دین و نبود فهم اصیل و روزآمد از آن، که به مرور زمان، منجر به از میان رفتن جوهره و گوهر دین می‌شود.

در مقابل این دو جریان، جریان اصیل و اعتدالی اجتهاد قرار دارد که روشی در راستای فهم اصیل، روزآمد و کارآمد از نصوص فقهی است. در این روش هیچ‌یک از روزآمدی و اصالت، فدای دیگری نمی‌شود. آنچه که اصالت جریان نواندیشی دینی را در آغاز و

انجام، صیانت می‌کند، وفاداری به عنصر «اجتهاد» است که به فهم روش‌مند و ضابطه‌مند آموزه‌های فقه می‌انجامد. این فهم روش‌مند در برابر فهم آزاد و غیرروش‌مند است که اساس و پایه بسیاری انحراف‌ها و کج‌اندیشی‌هاست. جریان اصیل نواندیشی در عین حال که معتقد است نمی‌توان مظاهر تمدن جدید را نادیده گرفت، سخت پایبند اصول و ساختارهای اصیل و هویت‌ساز و غیریت‌ساز دینی با گفتمان‌های رقیب است. بنابراین ایجاد نسبت میان ثابت و متغیر، مبتنی بر این فرض است که وجود ثوابت و متغیرات را در حوزه معرفت دینی پذیرفته و هرگز همه آنچه به عنوان «سنت دینی» به ما رسیده را ثابت و اصیل نپنداریم، آن‌گونه که متحجر می‌پندارد. در عین حال، باید بپذیریم که برخلاف پندار جریان‌های افراطی روشنفکری، همه عناصر فقه و شریعت، یک‌سره در تحول و سیلان نیست. کارکرد اجتهاد این است که به ما دانایی، توانایی و مهارت لازم را برای این انفکاک ساختاری می‌بخشد تا بتوانیم ثوابت را از متن متغیرات، اصطیاد کرده و پدیده‌های جاودانه و ماندگار را از دل پدیده‌های متغیر تاریخی جدا ساخته و به آنها استمرار و تداوم تاریخی بخشیم (حسینی قائم‌مقامی، ۱۳۸۲: ص ۱۴۲). آنچه در بازشناسی اجتهادی مهم است، این است که محصول تلاش معرفت‌شناسانه ما نباید اصالت خود را از یاد برد. سنت به مثابه نصی است که همچنان بر قاطعیت و خلوص خود اصرار می‌ورزد، سنتی که به مجتهد اجازه می‌دهد تا از زمان و فهم پدیده‌های آن کنار نکشد و مسائل نوپدید را بر موارد جدید منطبق کند.

این روش به مجتهد فقه سیاسی یاری می‌دهد تا بدون آنکه گرفتار پیش‌فرض‌ها و انگاشته‌های روشی غربی و بیگانه شود، مستقل، کارآمد و روزآمد باشد و آموزه‌ها و دستورهای دین را به دور از افراط و تفریط برداشت کند.

۴-۴. فقه سیاسی، پویایی و پایایی

با هجوم ارزش‌های مدرن به کلیت سنت و این اتهام که دین نمی‌تواند برای دنیای مدرن حرفی برای گفتن داشته باشد، فقه سیاسی و فقیهان را بر آن داشت تا با احیای

سنت، با روشی بومی و دانشی اصیل، بازگشت به اسلام راستین را طرح و تجربه کند و در فرایندی اصیل و حساب‌شده، پویایی و پایایی آن را برجسته سازند. در «پویایی»، دغدغه هماهنگی و همراهی با مقتضیات زندگی سیاسی - اجتماعی طرح می‌شود و در «پایایی»، بحث از حفظ استواری و اصالت دانش. این امر در صورتی درست بود که باور به پویایی و زنده بودن سنت وجود داشته باشد و البته سنت آنگاه می‌تواند وصف پویندگی را دارا باشد که با دنیای دگرگون‌شونده خود بتواند ارتباط برقرار کند و برای حل مسائل گوناگون سیاسی - اجتماعی که انسان معاصر و معارف بشری با آن روبروست، راه حل ارائه دهد. پویایی سنت‌ها هنگامی رخ می‌دهد که حاملان و فهمندگان آنها در برابر سؤالات و چالش‌های دنیای جدید و رقبای اندیشگی، قرار گیرند و با روشی سنجیده و منطقی برای پاسخ و نقد انگاره‌های رقیب، به داشته‌های خود بازگردند و در جستجوی راهی جدید، در آنها غوطه‌ور شوند. به یاد آوریم که درون سنت‌ها، عقلانیتی حضور دارد که در آنها ظرفیت‌هایی جدید برای بازسازی و بازآفرینی به وجود می‌آورد تا روزآمد شوند، ظرفیتی که در فقه سیاسی شیعه، پویایی و پایایی بالایی دارد.

یکی از ویژگی‌های دانش‌ها و فرهنگ‌های توانمند بومی آن است که در عرصه هم‌آوردی با رقیبان، صحنه را واگذار نمی‌کنند و دارای گنجایشی زایا، پویا و پایا هستند تا دیگر گفتمان‌ها آنها را از صحنه بیرون نکنند. اصلی‌ترین توانمندی فقه سیاسی شیعه، حفظ اصالت، پویایی و روزآمدی است، تا هم از سرچشمه‌های ناب اسلامی خود فاصله نگیرد و هم بتواند روشمندان، پاسخ‌گوی نیازهای زمانه خود باشد. این ظرفیت را در دوره معاصر پس از مشروطه و به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی ایران می‌توان مشاهده کرد، دوره‌ای که با حضور رقیبی توانمند به نام مدرنیته، فقه سیاسی را بیش از هر دانش دیگر، به واکنش و چالاک‌ی واداشت. حضور ایدئولوژی‌هایی چون لیبرالیسم و سوسیالیسم و مطرح شدن مظاهری از این مکاتب در جامعه اسلامی و حضور اندیشه‌های سکولاریستی و جداانگاری دین از سیاست، با پاسخ و واکنش فقیهان سیاسی روبرو شد. آن مکاتب با رویکرد اجتماعی - سیاسی خود، فعالانه در جامعه حضور داشتند، در مدیریت جامعه

و امور گوناگون آن دخالت می‌کردند و طبعاً در مواردی با مبانی فرهنگی و تمدنی کشورهای اسلامی سازگار نبودند. این فرایند شتابان و نقشی که این مکاتب برای خود تعریف کرده بودند، فقه سیاسی شیعه را وارد عرصه‌هایی متفاوت از گذشته کرد. فقیهان، نه می‌توانستند از کنار این حوادث بی‌اعتنا گذر کنند و نه می‌توانستند صرفاً با تکیه بر داشته‌ها و برداشت‌های پیشینیان به رویارویی با رقیب بپردازند. این امر باعث شد تا فقیهان با واکنش‌های انتقادی خود، مبانی فکری مکاتب جدید را به پرسش گیرند و با مراجعه دوباره به نصوص و سنت پویای فقه شیعی، از همه توانایی‌های روش اجتهاد بهره گیرند و ظرفیت‌های پنهان و خاموش فقه سیاسی را روکنند و کشف.

در همین دوره زمانی، با گذر از نظریه‌های بیگانه، نقادی نظام‌های فکری غرب و شرق، باور و اعتماد به فرهنگ اسلامی و بومی، رویارویی با خشک‌اندیشان درونی، تلاش برای اجرای احکام دین و تکاپو برای رسیدن به نظریه‌ای قابل اجرا در جهان جدید که برخی از هنجارها و ارزش‌های عقلی و اصیل را دارا باشد، همه، زمینه‌ای شد تا راه برای نظریه‌ورزی در نظریه «ولایت فقیه» و تکاپو برای تشکیل نظامی مبتنی بر آن، هموار شود؛ نظریه‌ای که امام خمینی (ره) سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی، به سال ۱۳۴۸ق در نجف، آن را پردازش کرده بود، پایه‌های فکری آن را استوار ساخته بود و با پشتوانه دیرپای آن در فقه سیاسی شیعه^۱، به بازخوانی و بازسازی آن اقدام کرده بود.

به چالش کشیده شدن و تهاجم هر سنت از سوی ایدئولوژی و اندیشه رقیب، آن را به بازسازی، تحرک و بازآفرینی می‌کشاند، البته باید درون سنت مورد تهاجم، زمینه‌ها و روش‌های بالندگی و پویایی وجود داشته باشد، در غیر این صورت، گفتمان رقیب، پیروز میدان خواهد بود و سنت ساکن را از میدان رقابت به در خواهد کرد. معمولاً جماعت مورد تهاجم تلاش می‌کند تا از همان زاویه و دریچه‌ای که مورد هجوم قرار می‌گیرد، به طرف مقابل، پاسخ دهد. در این دوران، فقیهان سیاسی تلاش می‌کنند تا در بازنگری‌های

۱. در خصوص دیرپایی این نظریه در فقه سیاسی شیعه ر.ک: لاریجانی، صادق(ناظر). ۱۳۸۳. فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه (قرن چهارم تا سیزدهم.ق.). مشهد. دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

خود و در رویارویی با اندیشه‌ها و شعار جذاب مکاتب رقیب، به طرح مباحث عمده‌ای مانند شورا، پویایی مفاهیم دینی - فقهی، مقتضیات زمانی و مکانی، ثابت و متغیر در دین، روابط اجتماعی، نظام حقوقی زن در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، تقدم حق جامعه بر حق فرد، حقوق اجتماعی و فردی، بیمه، ربا، بانک‌داری، بحث اجتهاد و تقلید، چرایی تقلید از مرجع زنده، فطرت، فلسفه حجاب و مهم‌تر از همه عدالت اجتماعی پردازند که سوسیالیست‌ها اساس شعارها و تحلیل‌های احساسی خود را بر آن بنا کرده بودند؛ عمده این مباحث در نوشته‌ها و گفتارهای طالقانی، مطهری، سید محمد حسین طباطبایی، سید محمد حسین بهشتی و... مطرح است.

۴-۵. فقه سیاسی، پاسخ‌گوی نیازهای جامعه

از دستاوردها و پیامدهای دنیای جدید، هجوم به سنت‌ها و سلطه فرهنگی خاص است. ویژگی مدرنیته آن است که به سنت و ساختارهای اندیشگی آن بدبین است، پشتوانه‌های فکر انسان سنتی را به چالش کشیده و او را از ذهنیت‌های محدود و بسته خود، بیرون آورده و داشته‌های ذهنی و فکری‌اش را به سؤال و چالش گرفته است. در دوران گذشته، اصولاً پرسش‌ها، بنیان‌برانداز و شالوده‌شکن نبودند، پس کمتر زمانی در بنیان فکری افراد، تردید به وجود می‌آمد. این فرایند در سده اخیر چندان شتاب گرفته است و فرهنگی که در پی غلبه بوده است، چندان زیاده‌خواه و افزون‌طلب شده که همه سامانه‌های اندیشه رقیب را به چالش کشیده و خواستار فتح آنان شده است. در همین فراگرد برخی خواهان تقلید و برداشت کامل تجربه کشورهای غربی در توسعه و انتقال آن به کشورهای توسعه‌نیافته بودند؛ دیدگاهی که خود را در قالب نظریه نوسازی^۱ نشان داد. هرچند که همین نگره در غرب با مکاتبی دیگر چون «نوسازی جدید» مورد نقد و چالش قرار گرفت.

تکاپوهای شالوده‌شکنانه ایدئولوژی‌های رقیب و دغدغه‌های دین‌دارانه و مصلحانه اندیشوران اجتماعی مسلمان، توانست زمینه‌های رجوع و توجه در فقه سیاسی را به

1. modernization

وجود آورد که دانشی پیشاهنگ در امور سیاسی و اجتماعی بود. فقیهان دو راه پیش رو داشتند: یا بر آن وضعیت شکننده، چشم فرو می‌بستند و هرگز به فکر نواندیشی و نوفهمی در بُن‌مایه‌های معرفت دینی بر نمی‌آمدند، یا آنکه با احساس وظیفه و مسئولیت، ضمن حفظ پایه‌ها و اصالت دین، به نواندیشی دینی و نوسازی فکر اسلامی بر می‌آمدند و با هماهنگ‌سازی و تأثیربخشی مقوله‌های زمان و مکان در اجتهاد دینی، به نیازهای زمان پاسخ می‌دادند. غالب اندیشه‌وران مسلمان رویکرد دوم را برگزیدند. باری توانمندی رویارویی با رقیبان و باور به حضور پویای فقه در اجتماع، ناشی از پیروزی اصولیون بر اخباریون و متأثر از رواج فکر و اندیشهٔ اصولی - عقلی در میان فقها بود. این امر توانست، زمینه‌های نگرش همه‌جانبه به دین و به تبع آن، دگرگونی و تحول در فقه سیاسی شیعی را به وجود آورد و به جای اسلام فردی، منزوی و منفعل، اسلام فعال، پویا، منعطف و اجتماعی نشیند.

فقه سیاسی به‌عنوان رشته‌ای که مستقیماً با زندگی اجتماعی و دغدغه‌های جمعی مسلمانان در پیوند است، در مسیر و سیر شتابندهٔ تحولات، پیش‌قراول علوم اسلامی برای مواجهه، هماهنگی، مخالفت، موافقت، انطباق و عدم انطباق با ارزش‌ها و هنجارهای جدید بوده است. این دانش نمی‌توانست از سیر شتابندهٔ رویدادها و حضور مؤثر مدرنیته بر کنار باشد که خصلت اجتماعی این دانش به او این اجازه را نمی‌داد و بر فرض هم که رویکرد انفعالی بر می‌گزید، چیزی به جز خموشی، خمودی و همیاری رقیب تمامیت‌خواه، سودی دیگر نمی‌برد. اهمیت فقه سیاسی به آن است که در برابر مظاهر مدرنیته واکنش نشان داد و حاملان و اندیشوران آن توانستند در سیر حوادث جهان اسلام از جمله ایران، نقشی اساسی بازی کنند. دانش فقه نمی‌تواند مانند فلسفه، واکنش تأخیری از خود نشان دهد و در روندی استدلالی، تدریجی و پس از گذر سال‌ها، به تأثیرگذاری فلسفی و هم‌آوردی علمی امیدوار باشد. فقه سیاسی می‌بایست تکلیف جامعه و مسائل گوناگون را در واکنشی نسبتاً فوری، مشخص می‌کرد.

فقه سیاسی شیعه با زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی مردم درگیر بوده است،

لذا در نوک پیکان پاسخ‌گویی‌ها و پاسخ‌طلبی‌ها حضور داشته و بیش از دیگر علوم، مورد چالش‌های فکری قرار می‌گرفته است. طبعاً تحول در این علم نیز بیش از دیگر علوم بوده است. طبیعت زندگی اجتماعی، انعطاف است و فقه نیز توانسته و نمی‌تواند خود را از این وضعیت نوشونده اجتماع برکنار دارد. پرسش‌های مختلف و فراوانی مانند مشروطه، چیستی قانون، قلمرو قانون‌گذاری، فرایند اجرای آن، صلاحیت‌های مجریان آن، آزادی و گستره آن، جمهوریت، مشارکت شهروندان در امور جامعه، بهره‌گیری از آموزه‌ها و دستاوردهای جدید، قلمرو فقه، حیطة قدرت، چگونگی توزیع و محدودسازی قدرت، فعالیت احزاب و گروه‌ها، ایجاد و کارایی سازمان‌ها و نهادهای اجرایی - قضایی جدید و... همه پرسش‌هایی جدی بودند و به سادگی امکان گذر از آنها وجود نداشت؛ به‌ویژه آنکه قشر تحصیل‌کرده و فهیم، به دقت و وسواس در پی پاسخ بود. درگیری‌های فکری - اجتماعی، دغدغه پاسخ به مشکلات جامعه و ارائه الگوهای منطقی و سنجیده، فقیهان را به‌ویژه در دوره معاصر بر آن داشت تا در کنار برداشت‌ها و استنباط‌های فردی خود، مسائل و پدیده‌های اجتماعی را نیز در نظر داشته باشند. این کاوش‌ها برای حفظ دین، آنان را به این امر اساسی واداشت که ساحت اجتماعی دین را در کنار حوزه فردی آن بجویند و تأثیر و تأثرات آنها بر یکدیگر را به دقت پی‌جویی کنند.

۵. به سوی تکامل وجه الگویی فقه سیاسی:

همان‌گونه که اشاره شد، واقعیت آن است که فقه سیاسی با دارا بودن شاخص‌های دانش بومی، می‌تواند الگویی قابل توجه در مسیر رسیدن به علوم اسلامی - انسانی باشد و در جهت گشایش‌گری از دشواره‌ای قرار گیرد که بیش از یک سده، ذهن و ذهنیت اندیشوران مسلمان را به خود مشغول کرده است. این امر به معنای آن نیست که فقه سیاسی، الگویی کامل در این عرصه است، اما به نظر می‌رسد که وجه الگویی آن را می‌توان با کنکاش‌هایی بیشتر، تکامل بخشید. در ادامه تنها به برخی از اموری اشاره می‌شود که می‌تواند به وجه الگویی فقه سیاسی یاری رساند:

۵-۱. تکامل روشی

اجتهاد به عنوان روش فقه سیاسی، واجب است که همواره برای اعاده نظر و بازنگری آماده باشد، زیرا که قضایا و مسائل پویا و زنده را بررسی می‌کند، مسائلی که مربوط به زندگی در حال تعامل با دیگران می‌شود و زندگی انسان مسلمان در حوزه جغرافیایی مشخص و محیط اجتماعی است، محیطی که در دوران جدید اثر می‌پذیرد و اثر می‌گذارد. در جهان اسلام، امروزه فرد مسلمان غالباً متأثر و در محاصره روش‌های فکری و زندگی دیگران است و زندگی او با مفاهیم و آرای که از حوزه فکری غیراسلامی می‌آید، مورد چالش قرار می‌گیرد. لذا امروز اجتهاد بیش از هر زمان دیگر به بازسازی همیشگی و تدبیر در هر متغیری که ممکن است بر روشی که فقیه را آماده استنباط حکم شرعی هماهنگ با زندگی جامعه کند، نیاز دارد (شمس‌الدین، ۱۴۱۸ق: ص ۵۲). این روش‌شناسی حاصل نگاه روزآمد به سنت و تعامل با مقتضیات جدید است. این روش می‌تواند بیش از پیش وارد گستره‌های نااندیشیده و راه‌های نرفته‌ای شود که جامعه اسلامی و نظام سیاسی اسلامی به آن نیاز دارد. واقعیت آن است که اجتهاد از همه ظرفیت‌های خود برای فهم و تبیین مسائل جدید بهره‌نگرفته است و گاه گرفتار اموری بی‌اهمیت شده است که تحلیل و عدم تحلیل، بودن یا نبودن آنها گره‌ای از مسائل جامعه نمی‌گشاید. شاید از این زاویه دید بود که مطهری به اجتهاد، نگاهی احیاگرانه و خردورزانه داشت؛ زیرا که امروزه بسیاری به نام اجتهاد به گونه‌ای ناگفته و ناخواسته، گرفتار نقالی و «اجتهاد اسمی» شده‌اند. ایشان به این نکته و رمز اجتهاد اشاره می‌کند که: «اساساً رمز اجتهاد در تطبیق دستورات کلی با مسایل جدید و حوادث متغیر است. مجتهد واقعی آن است که این رمز را به دست آورده باشد، توجه داشته باشد که موضوعات چگونه تغییر می‌کند و بالتبع حکم آنها عوض می‌شود و الا تنها در مسایل کهنه و فکر شده، فکر کردن و حداکثر یک علی‌الاقوی را تبدیل به علی‌الاحوط کردن و یا یک علی‌الاحوط را به تبدیل به علی‌الاقوی کردن، هنری نیست و این همه جار و جنجال لازم ندارد» (مطهری، ۱۳۶۸: ص ۱۲۰).

گویی امام خمینی (ره) نیز با تفتن به همین واقعیت، تحول در اجتهاد و فهم اجتهادی

را طرح کرد و بر این باور بود که «اجتهاد مصطلح» حوزه‌ها کافی نیست (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ص ۴۷).

۲-۵. تکامل نگرشی

نگرش جامع و جامعه‌نگر به دین و آموزه‌های فقهی، می‌تواند در بسیاری از برداشت‌ها و استنباط‌ها اثری ژرف بر جای گذارد. نگاه جامع به دین و دستورها و آموزه‌های آن و نظریه‌های بنیادین سیاسی - اجتماعی، زمانی فراهم می‌شود که فقه سیاسی از نگاه و نگرش فردی بیرون آید، تا بتواند نظریه پردازد و الگوی مطلوب سیاسی - اجتماعی ارائه کند. فقه می‌تواند افق‌هایی قابل اعتنا در جهت طراحی نظام و جامعه مطلوب بگشاید. نظامی جامع که از فقه سیاسی به دست می‌آید، می‌تواند زمینه‌ساز تحول جامعه شود. فقه سیاسی توانمندی و ظرفیت آن را دارد تا از صرف تولید احکام فردی و رساله عملیه فردی بیرون آید و «مهندسی اجتماعی» را مورد دقت و بررسی قرار دهد. بسیاری از فقیهان و اندیشه‌وران معاصر مانند محقق نائینی، محمد جواد مغنیه، سید محمد باقر صدر، مرتضی مطهری و امام خمینی (ره)، از نگاه فردی به فقه گذر کرده و در دیدگاه‌های خود، با نگرشی جامع، بُعد اجتماعی اسلام را با عنایت به مناسبات جدید اجتماعی، در نظر داشتند. آن نگرش جامعه‌نگر و جامع به فقه، موجب توسعه قلمرو آن و افق‌گشایی آن در عرصه‌های مختلف اجتماع شد، به گونه‌ای که از فقه، تعریفی متفاوت ارائه گردید: «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است» (همان، ص ۹۸). با گذار فقه سیاسی از این که صرفاً دستگاهی تک‌ذهنی باشد و مفاهیم و مسائل آن به فرد فرو کاسته شود، می‌توان امید داشت تا افق‌های نو در فقه سیاسی بازگشوده شود. روش اجتهاد، فهمنده را به نگرش جامع، به دور از شناخت تک‌ساحتی در فقه سیاسی می‌رساند؛ به تعبیر سید محمد باقر صدر: «وقتی هدف محرکه اجتهاد، ابعاد حقیقی خود را بازیابد و هر دو جولانگاه تطبیق (فردی و اجتماعی) را در بر گیرد، آثار یک‌سو نگری و یک‌سوی سکه دیدن را که در گذشته‌ها حاکم بود، به تدریج خواهد زدود و محتوای حرکت به کیفیتی در می‌آید که هم با وسعت دامنه هدف سازگار باشد و هم با مقتضیات خطی پیشروانه که حرکت اجتهاد بر آن انجام می‌پذیرد» (صدر، ۱۳۵۹: ص ۱۴).

توجه به این داشته‌ها و ذخائر گران‌بها، می‌تواند راهبر ما به سوی توانایی‌های سیاسی-اجتماعی دانش فقه باشد تا از نگرش فردی گذر شود و افق دیدی وسیع پیش روی فهمندهٔ دین باز شود. گاه فقیهی خیلی فردی زندگی کرده و در خانهٔ محقر خودش نه از زمان‌ها و نه مکان‌های دیگر خبری دارد و نه از احتیاجات آنها. با دارا بودن سعهٔ افقی است که فقیه به سعهٔ افقی شریعت نزدیک می‌شود، خصوصاً که خداوند مشرّع همه چیز است و پیغمبر مبلّغ. هر چه ما به وسیلهٔ زمان و مکان، سعهٔ افقی بیشتری پیدا کنیم، به آن دیدی که با آن شریعت تشریح شده است، نزدیک‌تر می‌شویم و با این نزدیکی، واقعیت شریعت را بهتر درک می‌کنیم (حائری، ۱۳۷۴: ص ۱۰۷). به نظر می‌رسد که امروزه نیز ما بیش از هر زمانی دیگر به اشراب و تکامل بخشی این نگرش در فقه نیاز داریم.

۳-۵. تکامل زایشی

آیا فقه، دانشی تولیدگر است یا مصرف کننده؟ آیا فقه، دانشی صرفاً منفعل و واکنشی است یا فعال و کنش‌گر؟ آیا فقه، دانشی منتظر است تا به تناسب تحول جامعه به نیازها و پرسش‌های برآمدهٔ آن پاسخ گوید، یا آنکه خود می‌تواند در روندی فعال، پویا و نقاد، تولیدکنندهٔ نیازها و ساختارهای متناسب با آن باشد؟ آیا فقه می‌تواند با چالش کشیدن فرایند جاری جامعهٔ موجود و پرسش از وضعیت و روندی که در عرصهٔ اندیشه و عمل در جامعه می‌گذرد، از انفعال به در آمده، از موضعی فعال و تولیدگرانه با جامعهٔ خود برخورد داشته باشد؟ این پرسش‌ها همه برای آن است که واقعیت و داده‌های تاریخی به ما می‌گویند که فقه و فقه سیاسی، سال‌ها منفعل و واکنشی بوده است، حال آن که اجتهاد، به‌عنوان روشگان برداشت از منابع شریعت، به مستنبط این توان را می‌دهد تا با گذار از انفعال و پاسخ‌گویی صرف، نقاد نظام موجود و جامعهٔ خود باشد و برای تحرک جامعه در جهت مطلوب، برنامه‌ریزی کند. نگاه اجتهادی، به فقیه می‌آموزد تا با نقد وضع نامطلوب به ترسیم وضعیت مطلوب بپردازد و در مرحلهٔ بعد، برای اجرایی شدن الگوی مورد نظر، گام بردارد. در این نگرش، طی فرایندی معقول، فقیه می‌تواند به نقادی پردازد، سپس نظریه‌پردازی کند و در نهایت، نظام الگو ارائه کند. در این صورت، فقه صرفاً تأثیرپذیر و

مصرف‌کننده نخواهد بود و می‌تواند تولیدکننده تئوری برای ارائه الگوی مناسب به‌منظور هدایت جامعه اسلامی باشد.

این دانش با تکیه بر توانمندی‌های خود، باید / می‌تواند دانشی فعال، کنش‌گر، طراح و برنامه‌ریز باشد. لذا امام خمینی (ره) به‌عنوان فقیهی که این امر را در عمل اثبات و پیاده کرد، بر این باور است که «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲۱: ص ۶۱). البته این امر به آن معنا نیست که فقه کنونی فقهی کاملاً فعال و تولیدکننده است، هرچند این امر در مواردی رخ داده است، اما تأکید بر آن است که در فقه و فقه سیاسی، گنجایش و ظرفیت تولیدکنندگی و کنش فعال وجود دارد و همین امر می‌تواند فرایند الگو شدن فقه سیاسی را کامل‌تر سازد.

نتیجه‌گیری:

فقه سیاسی به‌عنوان دانشی بومی، همواره باید مورد توجه قرار گیرد و با توجه به گنجایش‌هایی که داشته و دارد، می‌تواند الگویی برای حرکت در جهت رسیدن به دانش‌های بومی دیگر فراهم کند. پس اگر جامعه‌ای در جستجوی علوم اسلامی - انسانی، به دور از سیطره غالب غربی است، باید به یاد آورد که چند ویژگی از جمله مبانی، ساختار ارزشی، روش، منبع و هماهنگی با مقتضیات جامعه نیاز دارد تا بتواند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد. در این نوشته با توجه به رویکرد «خط‌مشی‌گذاری» ضمن توجه به شاخص‌های دانش بومی و تطبیق آنها بر فقه سیاسی و بررسی وضعیت موجود آن، به این نکته نیز پرداختیم که بازنگری در وجه روشی، نگرشی و زایشی فقه سیاسی، می‌تواند وجه الگویی آن را کمال بخشد.

در ادامه، با توجه به ضرورت برجستگی برخی مطالب، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. با توجه به آنچه آمد، فقه سیاسی شیعه، امروزه در قالب نظریه ولایت فقیه، وارد میدان هم‌آوردی و مبارزه شده است و این امر به چالاکي، تمرین و ممارست، بازخوانی،

نقادی و ارائه توانمندی‌های خود نیاز دارد و تلاش برای بازآفرینی، نوآوری و کارآمدی آن دارای اهمیت است. برکنار ماندن از صحنه، به جز انفعال و حرکت واکنشی در پی نخواهد داشت. لذا بر حاملان و متفکران فقیه و کارشناسان علوم اسلامی است تا به‌جداً و با واقع‌بینی در جهت «نظریه‌پردازی» گام بردارند و هر روز بر فربهی و حضور قدرتمند، پویا و کارگشای آن بیفزایند و در مسیری فعال، در تداوم شیوه پیشینیان، به توانمندی آن بیفزایند.

۲. سنت، همواره در متن دانش‌ها همانند زندگی، جاری است. اگر سنت را از فقه سیاسی بگیریم، ستون خیمه این علوم، فرو می‌ریزد. دانشی که با سنت پویا همراه است، راکد و منجمد باقی نمی‌ماند و می‌تواند خود را در برابر نیازهای زمانه به‌روز کند و نفس بکشد و مشکل‌گشای دشواره‌های سیاسی - اجتماعی جامعه و آنچه در پیرامون آنها می‌گذرد، باشد. اندیشه‌وران فقه سیاسی، باید بیش از هر زمانی دیگر، با تکیه بر روش اجتهاد، به ظرفیت نوشونده سنت مراجعه کنند تا بتوانند در دنیای امروز و در کنار دیگر گفتمان‌ها، حضوری فعال و کنشی داشته باشند. باید بر این امر نیز تظن داشت که نمی‌توان پرسش‌های انسان مدرن و انتقادات او را نادیده گرفت و در کنج عافیت، روزگار سر کرد؛ امری که فقه سیاسی و همه دانش‌ها را در فرایندی همیشگی، نوشونده و به‌روز می‌سازد.

۳. گرایش‌ها و اندیشه‌های انسانی به‌سان امور و پدیده‌های مکانیکی و فیزیکی نیستند که بتوان برای آنها روش و رویکردی ثابت و فراگیر ارائه کرد و هرآنچه که در گفتمانی دیگر با جغرافیای فکری و بنیادهای تمدنی متفاوتی شکل گرفته است را به دیگر تمدن‌ها تسری داد. لذا در بزنگاه معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی هر تمدن، روش بومی آن نیز به وجود می‌آید. این روش در فقه سیاسی شیعه، اجتهاد است، روشی که در برداشت از دین، مسائل متغیر و گزاره‌های دگرگون‌شونده اجتماعی و انسانی، همواره زمینه نگاه دوباره و اصیل به آموزه‌های آن را به وجود می‌آورد.

۴. به نظر می‌رسد که یکی از بهترین، مطمئن‌ترین و بنیادی‌ترین روش‌ها برای گره‌گشایی

افزون‌تر فقه سیاسی و دستیابی به علوم اسلامی - انسانی، بازگشت به سنت با توجه به روش اجتهاد است که در فقه سیاسی کارایی بالایی دارد. طبعاً کلیت فرایند و تأیید، تثبیت، انکار یا ردّ برخی از مبانی فکری مکاتب جدید و تلاش برای رسیدن به دیدگاهی منطقی و سنجیده با تکیه بر نظریه‌ها و داشته‌های اندیشه سیاسی اسلام، از عهده روش اجتهاد برمی‌آید. اجتهاد ظرفیت‌های انعطاف‌پذیری و تحول را در فرایندی معقول در اختیار فقیه سیاسی قرار می‌دهد و می‌تواند آن اصول بنیادین و جاودانه را با شرایط متغیر و جزئی هماهنگ سازد.



کتابنامه

۱. امام خمینی، روح‌الله. ۱۳۸۲. صحیفه‌ امام. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ سوم.
۲. حائری، سید کاظم. ۱۳۷۴. «قلمرو تأثیر زمان و مکان در اجتهاد». از کتاب مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی (ره). ج ۱۴. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
۳. حر عاملی، محمدبن حسن. ۱۴۲۰ق. وسائل الشیعه. قم. مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث. چاپ دوم.
۴. حسینی قائم‌مقامی، سید عباس. ۱۳۸۲. «ضابطه‌های نواندیشی دینی؛ روشنفکری و چالش‌ها». فصلنامه کتاب نقد. شماره ۲۶ و ۲۷.
۵. سوزنجی، حسین. ۱۳۸۹. «علم دینی، دیدگاهی در باب نحوه تعامل علم و دین». فصلنامه راهبرد فرهنگ. شماره ۷.
۶. سیدباقری، سید کاظم. ۱۳۸۸. فقه سیاسی شیعه. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. شمس‌الدین، محمد مهدی. ۱۴۱۸ق. مناہج الاجتهاد و تجدید اصول فقه فی قضایا اسلامیة. ج ۵. قم. مؤسسه رسول اعظم صلی الله علیه و آله، پژوهش‌های فکری اسلامی.
۸. صدر، سید محمد باقر. ۱۳۵۹. همراه با تحول اجتهاد. ترجمه اکبر ثبوت. تهران. روزبه.
۹. صدوق، جعفر بن محمد. ۱۳۷۴. عیون اخبار الرضا. ج ۱. قم. زندگی.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۱۷ق. المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. الطبعة الاولى.
۱۱. علی دوست، ابوالقاسم. ۱۳۸۱. فقه و عقل. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چاپ اول.
۱۲. فیرحی، داود. ۱۳۸۳. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران. نی. چاپ سوم.
۱۳. مجتوبی. سید جلال‌الدین. ۱۳۶۳. فلسفه در ایران (مجموعه مقالات فلسفی در ایران). تهران. حکمت. چاپ اول.
۱۴. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۷۸. «رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی، حوزه و دانشگاه». از کتاب مجموعه مقالات و مصاحبه‌های برگزیده. قم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ اول.
۱۵. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۴. مجموعه آثار. ج ۲. تهران. صدرا. چاپ پنجم.
۱۶. _____ . ۱۳۶۸. ده گفتار. تهران. صدرا. چاپ پنجم.

۱۷. هایدگر، مارتین. ۱۳۷۵. «عصر تصویر جهان». ترجمه یوسف اباذری. ارغنون. شماره ۱۱ و ۱۲.

